

روایت بنیانگذار دانشگاه امام حسین (ع) و معمار  
اولین خشت های نهاد نوپای سپاه

# معمار بی ریای سپاه

امیر حسین حسینی

یوسف کلاهدوز قبل از پیروزی انقلاب ناشناخته بود، چون در دل رژیم شاه فعالیت انقلابی می کرد و لازم بود که مسائل امنیتی را رعایت کند. بعد از انقلاب هم کمتر شناخته شد، چون همیشه می خواست بی نام و نشان باشد. بعد از شهادتش بود که خانواده اش از پوسترهایی که برای مراسم او چاپ شده بود، فهمیدند قائم مقام سپاه بوده است.

## ● یک تصمیم غیر منتظره

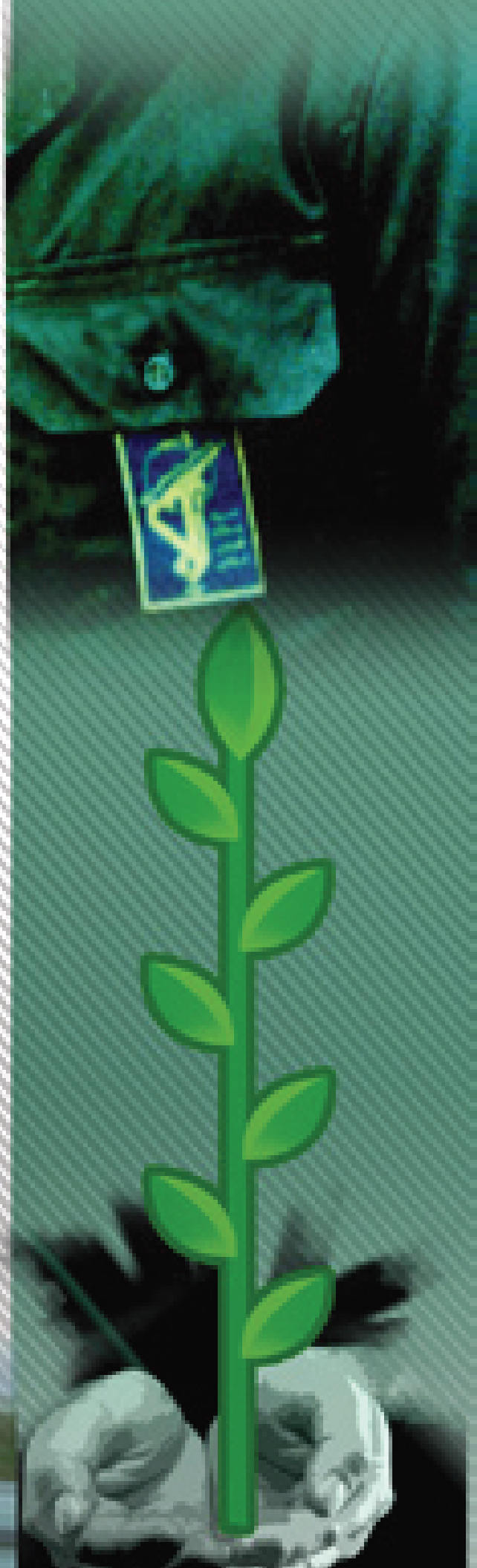
دیپلم ریاضی را که گرفت، هیچ کس باور نمی کرد که بخواهد نظامی بشود، چون ارتش در آن موقع محل مناسبی برای افرادی مذهبی مثل او نبود. با تمام این احوال، او این راه را به این خاطر برگزیده بود که بتواند به مبارزاتش وسعت بخشد و ضربه ای اساسی بر پیکر رژیم شاه وارد کند. تنها رفت تهران و امتحان دانشکده افسری ارتش داد و سه ماه بعد، خبر قبولی اش آمد و سال بعد رفت تهران؛ سال ۴۴ فقط ۱۹ سالش بود.

ترم سوم تحصیلش با استاد سید موسی نامجوی آشنا شد. در این دوره از زندگی یوسف، اتفاق مهم دیگری هم افتاد؛ آشنایی با یکی از دانشجویهای افسری به نام حسن اقرار پرست. حسن اصفهانی بود و خانواده ای مذهبی داشت. آنها با هم دوست شدند و تا آخر عمر هم دوست باقی ماندند. به پیشنهاد نامجوی، حسن و یوسف، عضو یک سازمان مخفی شدند؛ سازمانی که در بدنه ارتش تشکیل شده بود و هدفش ایجاد ارتباط بین ارتشی های مذهبی بود. این سازمان، یکی از سازمان های مبارز بود که به گارد جاویدان و محافظان شخصی شاه رخنه کرد ولی هیچ وقت لو نرفت. هر عضو این سازمان فقط با دو عضو دیگر در ارتباط بود و معمولاً تا چند سال، از اسامی اعضای دیگر، خبری نداشت.

حسن و یوسف با هسته های مسلمان و مبارز پیرو امام خمینی (ره) ارتباط برقرار کردند؛ مثلاً شهید دکتر آیت و شهید حجت الاسلام محمد منتظری از جمله کسانی بودند که شهید کلاهدوز روابط نزدیک با آنها برقرار کرده بود و مخفیانه در فرستادن نیرو به فلسطین و آموزش آنها، با شهید محمد منتظری همکاری می کرد.

موسی نامجوی، دانشجویهایی را که از نظر درسی ممتاز و از خانواده های مذهبی به ارتش آمده بودند، به جلسه های خصوصی بیرون از دانشگاه دعوت می کرد و در این جلسه ها، کتاب های مذهبی و تاریخ اسلام را به آنها درس می داد تا آنها را برای مأموریت های بزرگ آینده آماده کند.

یوسف و دوستانش در شبکه مخفی شان، اصطلاحی داشتند به نام پوشش. افسران عضو شبکه، عمداً کارهایی می کردند که به چشم افسران مافوق می آمد و تردیدشان را کم می کرد؛ هر کاری که باعث می شد تا هویت واقعی شان برای رژیم فاش نشود. یوسف هم مجبور بود جسته گریخته در مجالس آنها مثل باشگاه افسران شرکت کند ولی تامی توانست، به بهانه های مختلف از رفتن به این مجالس





در حال انجام است. تعدادی گلوله جنگی وارد پادگان کرده بودند و آموزش‌های لازم برای جنگ‌های شهری را به خدمه‌های تانک‌های دادند.

کلاهدوز با دیدن این اتفاقات، فهمید که باید نقشه‌ای در کار باشد. او

دنبال این بود که بیشتر از جریان سر در بیاورد، ولی افسرهای رده بالا و تیمسارها، کسی را به تشکیلاتشان راه نمی‌دادند. فکری به خاطرش رسید؛ اینکه آن شب، بست نگهبانی را عهده‌دار شود. افسر مربوطه هم این پیشنهاد را قبول کرد و کلاهدوز توانست به هر وسیله‌ای، خودش را به اتاق تیمسارها برساند. نقشه همان بود که او از پیش حدس زده بود.

رژیم که داشت نفس‌های آخرش را می‌کشید، حالا برای زنده ماندن، نقشه شومی در سر داشت؛ کشتار بی‌امان تظاهرکنندگان و گلوله باران شدید چند نقطه از تهران از جمله مقر حضرت امام، رادیو و تلویزیون، فرودگاه مهرآباد و مجلس.

قرار بود فردا تانک‌ها به خیابان‌ها اعزام شوند و مردم را زیر گلوله‌هایشان قتل عام کنند. کلاهدوز، سنگ‌فرش خیابان‌ها را تصور می‌کرد که از خون زنان و کودکان رنگین شده بودند. نمی‌توانست بنشیند و فقط ناظر این همه جنایت باشد.

تلفن‌های داخل پادگان یا قطع بودند یا تحت کنترل. چاره‌ای نداشت جز آن که به بهانه سرکشی، از پادگان خارج شود و از تلفن عمومی استفاده کند. کمی آن طرف‌تر، یک باجه تلفن بود. وارد باجه شد. نگران بود که نکند کسی او را تعقیب کرده باشد. کمی اطراف را پایید. مطمئن که شد، گوشی را برداشت و خبر را به یکی از افسران مورد اعتمادش داد، سپس با عجله از باجه خارج شد.

افتاد و جمعیتی میلیونی، خیابان آزادی را پر کرد. یوسف قبلاً خبردار شده بود که رژیم، طرحی برای سرکوب مردم در روز عاشورا دارد و به همین خاطر باید نقشه‌ای برای مقابله با آن طراحی می‌کرد. با چند نفر از دوستانش تماس گرفت و قرار شد آنها به پادگان لویزان بیایند؛ ستوان حسن زاده، سلامت بخش و امیدی عابد.

اول قرار بود روز تاسوعا، شاه شخصاً به پادگان لویزان بیاید و فرمان حمله را صادر کند، ولی بعد خبر رسید که از هاری به پادگان خواهد آمد.

موقع ناهار بود و حدود صد نفر از افسرها در سالن غذاخوری نشسته بودند. یوسف هم میانشان بود و انتظار می‌کشید. امیدی عابد و سلامت بخش، نگهبان‌ها را با چاقو زدند، داخل آمدند و خبردار دادند. همه بلند شدند و فکر کردند از هاری آمده است. امیدی عابد فریاد زد: «خدا، قرآن، خمینی» و آتش کرد. سلامت بخش هم از جنوب سالن، افسرها را به رگبار بست. یوسف رفت زیر میز، بعد خودش را به پنجره رساند و از سالن رفت بیرون. امیدی عابد و سلامت بخش، همانجا به شهادت رسیدند و ستوان حسن زاده هم زیر شکنجه‌های ساواک شهید شد.

در این عملیات، بیش از ۷۰ نفر از افسران و درجه‌داران گارد کشته شدند. حادثه لویزان، ضربه سختی به رژیم شاه زد. خبر را یوسف به بیرون درز داد و روزنامه‌ها هم چاپ کردند. خبر که پخش شد، باعث شد تا عملیات سرکوب مردم هم متفی شود. گارد شاهنشاهی، آخرین امید شاه بود و نفوذ انقلابی‌ها به آن، شاه را کاملاً ناامید کرده بود.

### ● نجات انقلاب

بسیست و یکم بهمن ۵۷، یک کودتای نظامی توسط بقایای رژیم در حال شکل‌گیری بود. تعداد زیادی تانک را به پادگان لویزان انتقال داده بودند. تانک‌ها را کنار هم در ۱۰ ردیف چیده بودند و خدمه داشتند آنها را مسلح می‌کردند. چند روز قبل، یوسف متوجه شده بود که نقل و انتقال‌هایی در سطح پادگان

طفره می‌رفت.

### ● گارد سلطنتی

یوسف توانسته بود در برخورد با عوامل رژیم، جای پای محکمی در دل سیستم حکومتی برای خودش باز کند و با این روش، طولی نکشید که او را در گارد سلطنتی پذیرفتند.

گارد شاهنشاهی، نیروی ویژه‌ای بود که کارش حفاظت از کاخ‌ها و خانواده شاه بود. معمولاً افرادی را برای گارد انتخاب می‌کردند که از نظر جسمی، قوی و در مهارت‌های رزمی متبحر بودند و در عین حال، شهرستانی یا روستایی بودند. آن موقع فکر می‌کردند که شهرستانی‌ها سیاسی نیستند و فرمان‌بردار ترند.

یوسف، دوره آموزش تانک را در انگلستان دیده بود و با سطح ممتاز، دوره‌اش را تمام کرده بود. بدن ورزیده‌ای داشت و جودو کار می‌کرد. وقتی به اردوهای یک ماهه بیرون شهر می‌رفت، در شرایط سخت، مقاومت خوبی نشان می‌داد. سالی یک بار می‌بردندشان به کوه‌های اطراف البرز در جاده چالوس؛ روی دره‌های عمیق، کابل‌های قطور می‌بستند و روزی چهار ساعت، تمرین عبور می‌کردند. روز بعد، قرقره می‌بستند و از بالای دیواره به دامنه کوه سر می‌خوردند.

یوسف موضوع رفتن به گارد شاهنشاهی را مخفیانه با نامجوی در میان گذاشت. نامجوی، این خبر را به محمد منتظری داد و او هم از بیت امام در نجف نظر خواست. جواب مثبت بود. تصمیم گرفتند یوسف وارد گارد شود، چون پذیرفتن این پیشنهاد، زمینه مساعدی را برای نفوذ در رده‌های بالای ارتش و دست یافتن به منابع کمیاب اطلاعاتی فراهم می‌کرد؛ اطلاعاتی که برای سرعت گرفتن روند پیشرفت انقلاب خیلی مفید بود.

### ● حادثه لویزان، ضربه‌ای سخت به رژیم

امام (ره) در یکی از پیام‌هایش در نوفل‌لوشاتو از مردم خواسته بود روز عاشورا و تاسوعا تظاهرات کنند. صبح عاشورای ۵۷، دسته‌های عزاداری به راه

**یوسف کلاهدوز قبل از پیروزی انقلاب ناشناخته بود، چون در دل رژیم شاه فعالیت انقلابی می‌کرد و لازم بود که مسائل امنیتی را رعایت کند. بعد از انقلاب هم کمتر شناخته شد، چون همیشه می‌خواست بی‌نام و نشان باشد. بعد از شهادتش بود که خانواده‌اش از پوسترهایی که برای مراسم او چاپ شده بود، فهمیدند قائم مقام سپاه بوده است.**



شب داشت به نیمه می رسید. خواب به چشمش نمی آمد. با خود فکر کرد واقعا این تلفن، مشکل را رفع می کند؟ دوباره بلند شد و از ساختمان خارج شد. تانکها ردیف هم در مقر پادگان آماده شده بودند، انگار می دانستند که فردا مأموریت سنگینی در پیش دارند. شب پر اضطرابی بود. جای تأمل نبود. باید نقشه‌ای را که چند لحظه پیش به ذهنش رسیده بود، عملی می کرد.

خوب اطراف را پایید. آهسته به سراغ اولین تانک رفت. باید هر طوری شده، تانکها را از کار می انداخت.

بهترین راه، برداشتن سوزن شلیک آنها بود. وقتی مطمئن شد که کارش را به خوبی انجام داده، به سراغ دومین تانک رفت. ناگهان سایه‌ای در جلویش ظاهر شد. انگار نگهبان تانکها متوجه شده بود. خواست خودش را مخفی کند، اما نتوانست.

بر اعصابش مسلط شد و جلورفت؛ نگهبان او را شناخت و پایش را به علامت احترام، محکم بر زمین کوبید. یوسف هم جوابش را داد و خونسرد از کنارش رد شد.

کارش ناتمام مانده بود. قدم‌زنان از کنار صف تانکها گذشت تا به آخرین تانک رسید. دوباره کارش را از آنجا شروع کرد. ساعتی به طلوع آفتاب نمانده بود و او هنوز در حال از کار انداختن تانکها بود. سپیده که دمید، سوزن آخرین تانک را هم درآورد و با چشمانی سرخ، از آنجا خارج شد.

### ● حراست از انقلاب

همان روزهای اول پیروزی انقلاب، یوسف کلاهدوز به همراه شهید محمد منتظری، شهید نامجو و شهید اقارب پرست، در مدرسه علوی که آن زمان اقامتگاه امام (ره) بود، کمیته نیروهای انقلاب را تشکیل دادند. این کمیته، بازوی انقلاب به شمار می‌رفت و توانست شیرازه از هم گسیخته ارتش را سر و سامان بدهد.

همچنین لازم بود که گروهی از افراد متعهد ارتش سابق، مقدمات لازم برای تبدیل ارتش شاهنشاهی به یک ارتش مکتبی و تصفیه مهره‌های خائن را فراهم کنند. این هسته مرکزی با حضور شهید کلاهدوز و اقارب پرست و چند نفر از نظامیان انقلابی تشکیل شد و انتخاب شهید قرنی به عنوان رئیس ستاد مشترک و دستگیری عوامل کشتار مردم در رژیم سابق، از دستاوردهای تشکیل



یوسف توضیح داد: قرآن باید باشد. به نشانه مبنای مکتب. سلاح باید باشد. به نشانه یک سازمان نظامی. برگ باید باشد. به نشانه صلح. آیه قرآن باید باشد. تا کسی یادش نرود سپاه برای چه تأسیس شد

این ستاد بود.

### ● تشکیل سپاه پاسداران

هر قدر که از عمر انقلاب می‌گذشت، توطئه‌ها علیه انقلاب شدت می‌گرفت. دشمنان نمی‌توانستند بارور شدن نهال نوپای انقلاب را ببینند و بدین جهت، ضرورت تشکیل یک نیروی نظامی برخاسته از متن مردم، بیش از پیش احساس می‌شد.

شهید کلاهدوز که ضرورت چنین نیرویی را احساس می‌کرد، به همراه شهید منتظری و شهید نامجو در پی اسکلت‌بندی سپاه برآمد. او شب و روزش را وقف این کار کرد و طرح‌ها و برنامه‌های زیادی ریخت. حتی قبل از آن که سپاه به فرمان امام (ره) و به شکل منسجم ایجاد شود، شهید کلاهدوز به همراه شهید محمد منتظری، تشکیلاتی را به نام پاسا ایجاد کرده بودند.

وقتی پیام امام (ره) مبنی بر تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی صادر شد، چند نهاد که قبلاً به صورت پراکنده فعالیت می‌کردند، تحت رهبری یک مرکز واحد قرار گرفتند و فعالیت‌هایش را ادامه دادند.

پس از تصویب اساسنامه سپاه در شورای انقلاب، کلاهدوز به عنوان یکی از اعضای

شورای عالی سپاه انتخاب شد. این شورا، هفت نفر عضو داشت و یوسف هم به عنوان یکی از اعضا، آموزش سپاه را بر عهده گرفت.

دوم اردیبهشت ۵۸، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رسماً اعلام موجودیت کرد. همان روز، شهید بهشتی حکم فرماندهی سپاه و دیگر اعضای شورای فرماندهی را به هفت نفر اعضای منتخب شورا داد.

### ● آموزش سپاه

کار سپاه شروع شد. یوسف هم به عنوان مسئول آموزش به پادگان سعدآباد رفت که حالا شده بود پادگان امام علی (ع).

یوسف که افق وسیعی در مقابل خود می‌دید، سه برنامه برای آموزش نیروهای سپاه تدوین کرد؛ برنامه سه ماهه برای پاسدارهای عادی، برنامه یک ساله برای مسئولان آموزش و برنامه سه ساله برای کادر آینده سپاه. برنامه سه ساله، آن قدر مفصل بود که در آینده منجر به شکل‌گیری دانشگاه امام حسین (ع) شد.

بحث تدوین آیین‌نامه سپاه که مطرح شد، یوسف رفت کتابخانه دانشکده افسری ارتش و به کمک یک گروه سه نفری، شروع کرد به خلاصه کردن کتاب‌های قطور این کتابخانه که نتیجه‌اش شد

منتهی



بنی صدر اعتراض کرد و گفت: «عنوان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خیلی بلند است و باید کوتاه شود.»

کلاهدوز ولی دلیل می‌آورد که هیچ کدام از این کلمه‌ها نمی‌توانند حذف شود. بعد نماینده نخست‌وزیر گفت: «پس باید کلمه ایران هم در آخر آن باشد.» باز یوسف مخالفت کرد و گفت: «انقلاب اسلامی، فراتر از ایران است، ایران را نمی‌گذاریم تا محدود نشود.»

و در مورد آرم ادامه داد: «قرآن باید باشد، به نشانه مبنای مکتب، سلاح باید باشد، به نشانه یک سازمان نظامی، برگ باید باشد، به نشانه صلح. آیه قرآن باید باشد، تا کسی یادش نرود سپاه برای چه تأسیس شد.»

تدوین اولین آیین نامه سپاه.

یوسف برای هر کدام از زیرمجموعه‌های سپاه، حتی برای روابط عمومی و تبلیغات هم آیین‌نامه تدوین کرد. سپاه در همان ماه‌های اول، از نظر ساختار سازمانی، از خیلی از نهاد‌های تازه تأسیس جلو افتاد. یوسف اولین کسی بود که قبل از تشکیل واحد عقیدتی-سیاسی، آموزش معارف اسلامی را در سطح تمام نیروهای مسلح مطرح کرد. همیشه می‌گفت: «پاسدارها باید اعتقاداتشان ریشه‌دار باشد، باید مثل یک درخت تنومند محکم و استوار باشند، و گرنه با کوچک‌ترین نسیم مخالفی که بوزد، ثبات رأی خود را از دست می‌دهند.»

خرداد ۵۸ که طرح تصویب شد، تعداد زیادی کتاب و جزوه چاپ کردند و کلاس‌های معارف را شروع کردند.

همزمان، یوسف با کمک چند نفر از دوستانش، طرحی را نوشتند که در آن، یک پایگاه در هر مسجد، زیر نظر نیروهایی آموزش‌دیده سپاه تشکیل شود که به داوطلبان، آموزش اسلحه و جنگ شهری بدهند؛ طرحی که بعدها پایه‌ای شد برای تشکیل نیروی مقاومت بسیج.

### ● شهید کلاهدوز و خودکفایی سپاه

یوسف عقیده داشت که سپاه باید هر روز شاهد یک حرکت نو در جهت خودکفایی‌اش باشد؛ چه خودکفایی در زمینه آموزشی و تعلیمات نظامی و چه در

ساخت تسلیحات نظامی.

او بذر صنعت ساخت سلاح را در سپاه افشاند، به طوری که تعدادی از نیروها را مأمور ساختن نارنجک کرده بود و جمعی از فارغ‌التحصیلان رشته شیمی را مأمور کرده بود تا برای سپاه، تی‌ان‌تی بسازند و حتی مقدمات ساخت آربی‌جی را در سپاه آن هم با امکانات محدود فراهم کرد.

یوسف کلاهدوز با پیگیری همین خط فکری، موفق شد طرح تشکیل یگان هوایی را در سپاه بریزد و همین یگان بود که بعدها در ۲۶ شهریور ۱۳۶۶ به فرمان امام خمینی (ره) رسماً به عنوان نیروی هوایی سپاه معرفی شد.

### ● آموزش جنگ‌های پارتیزانی

یوسف با آینده‌نگری عمیقی که داشت، معتقد بود در آینده، انقلاب ممکن است درگیر جنگ‌های داخلی شود و برای مقابله با آن، آموزش جنگ‌های پارتیزانی باید در کنار جنگ کلاسیک، به اعضای سپاه آموزش داده شود و حتی جزواتی در این زمینه تهیه کرد تا در برنامه‌های آموزشی از آنها استفاده شود.

این پیش‌بینی یوسف، درست از آب درآمد چراکه در همان ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب، کشور با بحران شورش ضد انقلاب در چند منطقه مثل کردستان و گنبد مواجه شد که سپاه در این درگیری‌ها توانست به کمک

این نیروهای آموزش دیده، بسیاری از مشکلات را از سر راه بردارد.

### ● تبلیغات سپاه

همان روزهای اول شکل‌گیری سپاه، جلسه‌ای تشکیل دادند تا درباره اسم و آرم سپاه تصمیم بگیرند. در این جلسه، نماینده نخست‌وزیر دولت موقت اعتراض کرد و گفت: «عنوان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خیلی بلند است و باید کوتاه شود.» کلاهدوز ولی دلیل می‌آورد که هیچ کدام از این کلمه‌ها نمی‌توانند حذف شود. بعد نماینده نخست‌وزیر گفت: «پس باید کلمه ایران هم در آخر آن باشد.» باز یوسف مخالفت کرد و گفت: «انقلاب اسلامی، فراتر از ایران است، ایران را نمی‌گذاریم تا محدود نشود.»

بعد درباره مشخصات آرم سپاه صحبت شد که باز هم یوسف تأکید کرد: «قرآن باید باشد، به نشانه مبنای مکتب، سلاح باید باشد، به نشانه یک سازمان نظامی، برگ باید باشد، به نشانه صلح. آیه قرآن باید باشد، تا کسی یادش نرود سپاه برای چه تأسیس شد.»

بلافاصله پوستر سپاه در تیراژ میلیونی چاپ شد و در سراسر کشور توزیع شد. همان پوستر معروف (الله) که در آن سال‌ها، همه جا دیده می‌شد و آرم سپاه هم زیرش بود. در دورافتاده‌ترین روستاها هم می‌شد این پوستر را دید که به دیوار چسبانده شده بود.

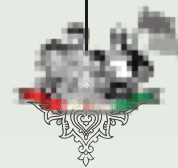
● موقع ناهار بود و حدود صد نفر از افسرها در سالن غذاخوری نشسته بودند. امیدی عابد و سلامت بخش، نگهبان‌ها را با چاقو زدند، داخل آمدند و خیردار دادند. همه بلند شدند و فکر کردند ازهاری آمده است. امیدی عابد فریاد زد: «خدا، قرآن، خمینی» و آتش کرد. سلامت بخش هم از جنوب سالن، افسرها را به رگبار بست



او را در گارد سلطنتی پذیرفتند. گارد شاهنشاهی، نیروی ویژه‌ای بود که کارش حفاظت از کاخ‌ها و خانواده شاه بود. معمولاً افرادی را برای گارد انتخاب می‌کردند که از نظر جسمی، قوی و در مهارت‌های رزمی متبحر بودند و در عین حال، شهرستانی یا روستایی بودند. آن موقع فکر می‌کردند که شهرستانی‌ها سیاسی نیستند و فرمان بردار ترند



رژیم که داشت نفس‌های آخرش را می‌کشید، حالا برای زنده ماندن، نقشه شومی در سر داشت؛ کشتار بی‌امان تظاهرکنندگان و گلوله باران چند نقطه از جمله مقر حضرت امام، رادیو و تلویزیون، فرودگاه مهرآباد و مجلس.



## ● فرماندهی عملیات ثامن

### الائمه<sup>(ع)</sup> (شکست حصر آبادان)

اوایل مرداد ۱۳۶۰، یوسف کلاهدوز که آن زمان قائم مقام فرماندهی سپاه بود، طرح سپاه خوزستان برای شکست حصر آبادان را در جلسه شورای عالی دفاع ارائه کرد. این طرح مورد تصویب قرار گرفت و قرار شد بین نیروهای سپاه و ارتش، هماهنگی های لازم انجام شود تا برای اولین بار در تاریخ دفاع مقدس، عملیات بزرگی به طور مشترک بین ارتش و سپاه برگزار شود. یوسف اعتقاد خاصی به ضرورت وحدت ارتش و سپاه داشت، آن قدر که در یکی از سخنرانی هایش گفته بود: «ارتش و سپاه، باید به قدری با هم قاطی شوند که خونشان با هم مخلوط شود.» او کانال ارتباطی بین ارتش و سپاه به حساب می آمد و برای هماهنگی این دو نیرو، جلسات متعددی با حضور سران ارتش از جمله شهید فلاحتی و شهید نامجو برگزار می کرد.

زمان عملیات، بامداد ۵ مهر ۱۳۶۰ تعیین شده بود. یوسف کلاهدوز از سپاه و سرتیپ ظهیر نژاد فرمانده نیروی زمینی ارتش، از قرارگاه مشترکی در کنار جاده ماهشهر - شادگان، این عملیات بزرگ را هدایت و فرماندهی می کردند.

یک شنبه پنجم مهر ماه، رزمندگان با حمله ای گسترده و بی سابقه، بخش وسیعی از شمال آبادان را که حدود یک سال در دست دشمن بود، خارج کردند و دو جاده مهم ارتباطی آبادان - ماهشهر

و آبادان - اهواز را آزاد کردند.

حمله آنقدر غافلگیر کننده بود که نیروهای ما توانستند تا ساعت ۱۱ صبح، در یکی از محورها به پیروزی کامل برسند و دشمن را دور بزنند. در دو محور دیگر نیز مقاومت دشمن در هم شکسته شد و دشمن مجبور به فرار شد.

در حالی که رزمندگان در دو محور دیگر به تعقیب دشمن ادامه می دادند، عملیات از طرف توپخانه ارتش و همچنین نیروی هوایی پشتیبانی می شد. عملیات ثامن الائمه (ع)، اولین عملیات گسترده و موفق دوران جنگ بود که ارتش و سپاه در کنار هم آن را انجام دادند. هماهنگی این دو نیرو در انجام این عملیات، مدیون تلاش های شهید کلاهدوز بود. از این زمان به بعد، راهبرد جنگ تغییر کرد و طراحی عملیات های بزرگ با همکاری تمامی نیروهای مسلح آغاز شد. آبادان را که آزاد کردند، ۹ ماه بعد با همین شیوه عملیات بیت المقدس انجام شد و خرمشهر هم که در محاصره دشمن بود، آزاد شد.

## ● فیلم سینمایی سفیر

«اگر فرصت داشتیم و تکلیف شرعی ام نبود که توی سپاه باشم، می رفتم دنبال کار سینما.»

با این حال، آن قدر در سپاه ماند تا سپاه از ریشه درست ساخته شود. البته بعد از انقلاب، با گروه کودک صدا و سیما ارتباطی داشت و چند باری شده بود که همراه پسرش حامد می رفتند گروه

کودک شبکه دو، با چند نفر از بچه های آنجا حسایی رفیق شده بود. همیشه فکر و ذکرش این بود حالا که انقلاب شده، برای برنامه های تلویزیون چکار می شود کرد تا آنها هم رنگ و بوی انقلاب را به خود بگیرند. آن موقع، یوسف دنبال این بود که داستان های پیامبران و تاریخ اسلام را به صورت انیمیشن کار کنند. همانجا با سینماگرهایی آشنا شد که بعداً فیلمسازهای معروفی شدند؛ مثل ابوالفضل جلیلی که کار کودک می کرد و به یوسف خیلی علاقه داشت.

یوسف در فکر ساخت فیلم های تاریخی بود که به داستان زندگی اصحاب و یاران پیامبران و امامان بپردازد. اولین داستانی که به نتیجه رسید، داستان قیس بن مسهر، سفیر امام حسین (ع) بود که به کوفه می رفت تا از مسلم و بیعت مردم باخبر شود. این داستان به فیلمنامه تبدیل شد و با کمک مالی و حمایت های سپاه، برای فیلمبرداری آماده شد. فیلمبرداری که شروع شد، یوسف گاهی سر صحنه فیلم می رفت و بسر روند ساخت فیلم نظارت می کرد. گاهی حامد را هم با خودش می برد و برایش از دکور و نور و لباس فیلم توضیح می داد. فیلم سینمایی سفیر، اولین پروژه تاریخی سینما بعد از انقلاب بود. سال ۶۱ اکران شد و بیشترین فروش سال را به دست آورد. موقع اکران فیلم، یوسف شهید شده بود. در اولین نمایش فیلم، خانواده شهید را هم دعوت کرده بودند. تیتراژ فیلم با نوشته ای شروع می شد که فیلم را به شهید کلاهدوز تقدیم می کرد.



می گفت اگر فرصت داشتیم و تکلیف شرعی ام نبود که توی سپاه باشم، می رفتم دنبال کار سینما



فیلم سینمایی سفیر، اولین پروژه تاریخی سینما بعد از انقلاب بود. سال ۶۱ اکران شد و بیشترین فروش سال را به دست آورد. موقع اکران فیلم، یوسف شهید شده بود. در اولین نمایش فیلم، خانواده شهید را هم دعوت کرده بودند. تیتراژ فیلم با نوشته ای شروع می شد که فیلم را به شهید کلاهدوز تقدیم می کرد